

مجله ماهنامه از ص.ج.ع. افندی و ابوبکر بن محمد سرحد

مختصر

اصول فارسی

اثر فیضی

معلم فارسی در مکتب سلطانی

معلم فارسی در مکتب سلطانی

معارف نظارت جلیله سی طرفندن مکاتب رشديه صافی قطرات جلیله سی طرف
پروغرامنه داخل اولمشدر مکاتب رشديه بر غرض

برنجی منہ شاگردانہ مخصوص صدر
برنجی منہ شاگردانہ مخصوص صدر

ایکسچی طبعیدر

معارف نظارت جلیله سنک رخصتیه طبع اولمشدر

استانبول

(آ. آصادوریان) شرکت مرتبه مطبعه سی — باب عالی جاده سنده نومرو ۴۳

۱۳۰۷



ینه بو نام ایله مقدا طبع ونشرینه موفق اولدینم
اثر ناچیز، موجب شکران عظیم اوله جق درجه ده،
رغبات عامه یه مظهر اولدی. انجق اثر مذکور هم
صرف هم نحو قسمی حاز بولسدینی جهتله ضبط و
احاطه سی مبتدیلرجه بادی مشکلات اولدینی لدی التجربه
اکلاشلا دینندن بودفعه آتی ایکنجی سنه طلبه سنه ترك
وتخصیص ایله برنجی سنه ایچون دخی - یالکز صرف
قسمی محتوی اولمق اوزره - شو ترتیب وجیزك تسویدینه
اجتسار قلندی .

اولکی نسخه نك مظهر اولدینی تقدیراته بونك دخی
اشتراك ایده جکنی مأمول ایدرم .

نبضی



{ ماضی نوشتن }

نوشتیم نوشتی نوشت نوشتیم نوشتید نوشتند
یازدم یازدك یازدی یازدق یازدیکز یازدیلر

{ لغت }

چه؟ که؟ چیزی آری اینرا کاغذ نیست
نه کیم بر شی اوت بونی مکتوب = کاغذ دکلدر

{ ترکیب }

چه نوشتی؟ درس نوشتیم. شما چه نوشتید؟ ما کاغذ
نوشتیم. اینرا که نوشت؟ ما نوشتیم. ایشان چیزی نوشتند؟
آری نوشتند. کتاب شما خوب نیست. کاغذ مابد است. غلط
کتاب ایشان بسیار است.

{ مفعول ادواتی }

را یی خامه را قلمی
از دن از خامه قلمدن
در ده در خامه قلمده
ب = کا بخامه قلمه

{ لغت }

با کدام این آن کجا برای یا دبستان
ایله هانکی بو او نرده ایچون یوخسه مکتب

{ مصدر }

خواندن نوشتن کردن
اوقومق یازمق ایتک = یامق

{ ماضی }

خواندم خواندی خواند خواندیم خواندید خواندند
اوقودم اوقودك اوقودی اوقودق اوقودیکز اوقودیلر

{ ضمائر شخصیه }

من تو او ما شما ایشان
بن سن او بز سز انلر

{ لغت }

درست غلط خوب بد بسیار اندك است
طوغری یا ککش کوزل = ابو فنا چوق آز در

{ ترکیب }

من درست خواندم. او غلط خواند. تو خوب خواندی.
ایشان بد خواندند. شما اندك خواندید. ما بسیار خوب
خواندیم. درس تو اندکست. درس ما بسیار است.

{ مثال }

سینه ام سینه ات سینه اش سینه مان سینه تان سینه شان
کوکم کوکس کوکی کوکمز کوکسز کوکسری

{ ماضی نقلی }

خوانده ام خوانده خوانده ایم خوانده اید خوانده اند
اوقومش اوقومشک اوقومش اوقومشز اوقومشسز اوقومشسر

{ لغت }

هم شاگرد هر که بینم خود چه طور؟ تر ولی
دخی طلبه کیمکه باقم کندی نصل؟ دها فقط

{ ترکیب }

برادرت فارسی خوانده است؟ او، نخوانده، من خوانده ام.
کدام کتاب را خوانده؟ کلمات را. بوستان هم خوانده اید؟
ما نخوانده ایم ایشان خوانده اند. اینرا شما نوشته اید؟ نه، من
نوشته ام. چه طور است؟ هر که نوشته بد نوشته. بینم توجه نوشته؟
درس خود را نوشته ام ولی بد نوشته ام. نه، از من خوبتر نوشته.

{ فعل ناقص }

بودم بودی بود بودیم بودید بودند
ایدم ایدک ایدی ایدک ایدیز ایدلر

{ حکایه حال ماضی }

میکردم میکردی میکرد میکردیم میکردید میکردند
ایدوردم ایدوردک ایدوردی ایدوردق ایدوردکز ایدورلردی

{ لغت }

انجا دیگر بچها دوست یکی نام دیشب نگاه کن
اورا بشقه چوچقر احباب بری اسم دون کیمه باق

{ ترکیب }

کجا بودی؟ بمن نگاه کن. درخانه بودم. چه میکردی؟
کاغذهای پدر مرا می نوشتم. او خودش چه میکرد؟ ایشان
هم، چیز دیگری نوشتند. بچها در انجا چه می خواندند؟ چیزی
نمی خواندند. شما چه میکردید؟ ما، درسهای دیر وزیرا از بر
میکردیم. دیشب از دوستان شما یکی درخانه ما بود. که بود؟
ونامش چه بود؟ نامش میرزا محمد بود.

{ مستقبل }

خواهم	{	مفرد	کیده جکم
خواهی			کیده جکسک
خواهد			کیده جک
خواهیم	{	جمع	کیده جکز
خواهید			کیده جکسکز
خواهند			کیده جکلر

{ منفی }

نخواهم رفت نخواهی رفت نخواهد رفت الخ
کیتبه جکم کیتبه جکسک کیتبه جکدر

{ لغت }

فردا بزرگ کوچک پدر مادر کشت سوی صحرا
بارین بیوک بچوئ بابا آنا کزوب طولاشمه طرف قیر

{ ترکیب }

فردا بکجا خواهی رفت؟ بجای نخواهم رفت. شهاچه طور؟
ما بجانۀ یکی از دوستان خواهیم رفت. برادر برزکت هم خواهد
رفت؟ نه، برادر کوچکم خواهد رفت. پدرو مادر تان هم
خواهند رفت؟ ایشان نخواهند رفت. شما بکجا خواهید رفت؟
ما بکشت خواهیم رفت. بکدام سوی؟ بسوی صحرا. در سهایترا
چه خواهی کرد؟ من انها را دیشب نوشتم.

{ امر حاضر }

مصدرك آخرنده کی (تن - دن) حذف اولندقدن صکره
صوڪ حرف (ف) ایسه (ب) یه (س) ایسه (ه) یه (خ) ایسه
(ز) یه (ش) ایسه (ر) یه قلب اولنه رق امر حاضر صیغه سی
وجوده کلور. مثال :

یافتن بولق یاب بول

خواستن استه مک خواه استه
آموختن اوکرمک آموز اوکرن
کذاشتن قومق = براقق گذار قو = براق
(دن) حذف اولندقدنصکره دخی ماقبلی (ی) ایسه حذف
اولنور (و) ایسه کیدوب یرینه (ای) کلور (الف) اولورسه
یالکز حذفیه آکتفا قلنور (ر) یاخود (ن) اولورسه ابقا اولنور.
پرسیدن صور مق پرس صور
فرمودن بیور مق فرمای بیور
ایستادن طور مق ایست طور
آوردن کتیرمک آور = بیار کتیر
ستاندن آلق ستان آل

بونلره اویمیانلره (شاذ) دینور.

مصادر شاذة مشهوره

آفریدن یرات مق آفرین یرات
آمدن کلمک آی کل
کفتن سویلمک = دیمک کوی سویله = دی
بافتن طوقوق = اویدر مق باف طوقو
پذیرفتن قبول ایتمک پذیر قبول ایت
رفتن کیتمک رو کیت
کرفتن طومق = آلق کیر طوت = آل

آراستن تزین ایتک آرای تزین ایت

شایستن لایق اولق شای

بایستن لازم اولق بای

پیوستن متصل اولق پیوند متصل اول

توانستن قادر اولق توان قادر اول

(ب) سز امر حاضرک استعمالی اصلا جائز دکلدر مثلا
(آی) دینه جک یرده (بیا) دیملیدر.

{ لغت }

حرف کار راست دروغ قلمدان جای کو؟ زود
سوز ایش طوغری یالان دویت بر هانی چاپوق

{ ترکیب }

میژ راحسن! راست بکو. قلمدان اورا بجایش بگذار.
حرف مرا بپذیر، خودرا باهنر بیارای. بر ودر جای خود
بایست. قلمتراش مرا از او بخواه، خامه اترا بگیر. کودرس تو؟
بیار و بخوان. بگوینیم، امروز چه کار کردی؟ فردا کتاب مرا
از خانه بیاور. برو زودبیا. این کتابرا نخواستم کتاب دیگر
بیاور. کدام یک از اینها خوبتر است؟ هیچ یک خوب نیست.
شما زود تر آمدید یا من؟ من از شما زود تر آمدم.

— شاذ مصدر لر —

بر خاستن = خاستن	قالقمق	بر خیز	قالق
بستن	باغلامق	بند	باغلا
جُستن	آرامق = بولمق	جوی	آرا = بول
رُستن	بتمک	روی
زیستن	یشامق	زی	یشا
شستن	یشامق	شوی	یشا
شکستن	قیرمق	شکن	قیر
کریستن	اغلامق	کری	اغلا
نکریستن	باقق	نکر	باق
شناختن	طایمق	شناس	طانی
آهیختن	سلاح چکمک	آهنج	چک
کسیختن	قوپارمق	کسل	قوپار
کشادن	اچق	کشا	آج
نشستن	اوطورمق	نشین	اوطور
نوشتن	یازمق	نویس	یاز
کُشتن	اولدرمک	کش	اولدر
بودن	اولمق	بو = باش	اول
دیدن	کورمک	بین	کور
شنیدن	ایشتمک	شنو	ایشتم

کَریدن	سچمک	کَرین	سچ
کردن	ایلمک	کن	ایله = ایشله
سپردن	اصمارلامق	سپار	اصمارلا
سرشتن	یوغورمق	سرش	یوغور
مردن	اولمک	میر	اول
دادن	ویرمک	ده	ویر
زادن	طوغورمق	زای	طوغور
ستدن	آلمق	ستان	آل
زدن	اورمق	زن	اور
شدن	اولمق = کتمک	شو = باش	اول = کیت
فروختن	صاتمق	فروش	صات

﴿قاعده﴾

امر حاضرک اولنه (م) کلنجه نهی حاضر اولور (آی) کل
(میا) کله.

{لغت}

اگر بیکار مشق تند؟ بآرامی پیش بلند آهسته
ایسه بوش قره له مه عجله اغر اغر بان حزلی یواش

{ترکیب}

میرزا حسین؛ بفرما. بین میرزا جعفر انجاست؟ آری

انجاست. قلمتراش مرا از او بخواه. اگر داد، بستان بیاور.
بیکار نشستن خوب نیست، کار کن. غلطها یتر از من پرس
وبیاموز. اگر در ستر از بر کرده مشق بنویس ولی تند بنویس.
بآرامی بنویس، پیش معلم بلند بخوان. آهسته بخوان. اندک
بنویس و خوب بنویس. دیروز از دوستان شما، یکی آمده بود
شمارا میخواست. که بود؟ نامشرا نه پرسیدی؟ پرسیدم، نامش
میرزا کاظم بود. آری آری شناختم.

{اخطار}

بعض افعال لازمه امر حاضرینک آخرینه (ان) علاوه سیله
متعدی اولور. مثال:

فعل لازم	امر حاضر	متعدی
رسیدن	رس	رساندن
ایرشمک	ایرش	ایرشدن

{مضارع}

امر حاضرک آخرینه (م) ی د یم ید ند ضمیرلری
کلنجه مضارع اولور.

آیم	آید	آیم	آید	آیند
کلورم	کلورسک	کلور	کلیرز	کلیرسکرز
				کلیرلر

{حال و مضارع}

مضارعک اولنه (می) کلور.

می آیم می آیی می آید می آید می آید می آیند
کلیورم کلیورسک کلیور کلیورز کلیورسکن کلیورلر

{ اسم فاعل }

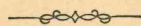
امرك آخرينه (نده) كلور (آی) كل (آینده) كلان.
تمامی مشتقات مقدمه کی اصول فارسیده مفصلاً مسطوردر
ایستیان اورایه مراجعت اید بیلور.

{ لغت }

پس دیر پی بادب راه به نزدیک دور
اوله ایسه کج آرقه تربیه لی یول ابو یاقین اوزاق

{ ترکیب }

من میروم. بکجا میروی؟ بدبستان میروم. پس اندکی صبر کن
تا من هم بیایم. بسیار خوب، من اینجا ایستاده ام، تو برو، زود بیا.
اگر دیدی که من دیر کردم، شما بروید، من از پی شما میروم.
میرزا رضا! نزدیک بیا بین چه میگویم! بادب راه برو.
در راه باین سوی بآن سونگاه مکن. بهتر اینست که ازین راه روی،
چون نزدیک است، آن یکی، هم دور است هم آینده ورونده
اش بسیار. کتاب مرا کجا گذاشتی؟ آنجا گذاشتم. بیار بینم.



در بیان اسم

اسم یا بسیط اولور.

مرغ ماهی سنک آب خاک باد آتش کبی
قوش بالق طاش صو طوبراق روزکار ...

یا خود مرکب اولور.

شتر مرغ ماهیخوار سنک پشت کلاب خاک انداز
دوه قوشی بالقین قبلومبغه کل صوی فراش

تند باد آتشدان کبی

قصرغه اوجاق

دستمال دست مال

پشمال پشت مال

جامه کان

پیشگیر

تخته پوش

دورین

شب بوی

پرتوسوز

تسکره

مارپوچ

ریغدان

دست گیره

مارپیچ

ریگدان

اله سورینان

صرته سورینان

اثواب سویونان محل

اوگه طوته جق شی

تخته ایله اورتلمش

اوزاغی کورر آلت

کیجلین قوقان چیچک

شعاع ایله یاقان آلت

ال ایله طوته جق آلت

ییلان کبی قیورلمش

قوم قونه جق شی

{ صفت }

بودخی یا بسیط اولور.

نیکو خوش زیبا زشت کج راست کبی
ایو کوزل باقشقی چرکین اکری طوغری

ویا خود مرکب اولور.

نیکو منش خوش اندام زیبا روی زشتخوی
طبیعی ایو اندامی کوزل سیمایی باقشقی خوبی چرکین
کج اندیش راسترو کبی
فکری فاسد کیدشی طوغری

جو مرد جوانمرد الی آجیق آدم
تبل تن پرور کندینی بسلین
نخلبند اغاج یتشدیرن
خود پسند کندینی بکنمش
کانهکش یای چکن
تیر انداز اوق آتان
رنجبر زحمت چکن
دلبر کوکل آلوب کیدن
جفا کار جفا ایشلیان
خاطر ناز خاطر نواز خاطر اوخشیان

چندین

مصادر قیاسیه مشهوره

آرامیدن آشامیدن آزمودن آسودن آزدن
دکلنک ایچمک صینامق راحت ایتک اذیت ایتک
آکندن آویختن آلودن آمرزیدن آمیختن
طولدرمق آصمق بولاشمق عفو ایتک قارشدرمق
ارزیدن افتادن افروختن افزودن افسردن
دکمک دوشمک بارلامق آر تیرمق طولدرمق
افشردن افکندن انباشتن اندیشیدن انداختن
صیقمق دوشورمک یغمق دوشونمک آتمق
اندودن انکاشتن انکیختن اوباریدن بازکشتن
صیوامق تصور ایتک قوبارمق یوتمق عودت ایتک
برکشتن بردن باختن بازیدن بخشیدن
دونمک کوتورمک غائب ایتک اوبنامق باغشلامق
بخشودن برداشتن بر خوردن بوسیدن بوسیدن
مرجت ایتک قالدردمق راست کلک اوپمک قوفلامق
پاییدن پریدن پختن پراکندن پرداختن
بکله مک اوچق بشورمک طاغتمق اشتغال ایتک
پروردن پیچیدن پختن بریدن
بسله مک بوکم = صارمق اله مک کسمک

{ لغت }

خدا هر کس پرستش بنیاد زنده
 واجب تعالی هب = هر کیسه عبادت تمل دیری
 فرمان همدستان پیشه روا پینا دانا نادان
 امر متفق صنعت لایق آجیق کوز علم جاهل

❧ مقالات پیرهرات ❧

بدانکه اول چیزها، خداست. بازگشت همه چیزها، باوست.
 چون اودهذ، کس نتواند که بستاند. عمر را در پرستش او،
 صرف کن، عقلر اینیاد ایمان شمر. پیغمبر را زنده دان. از
 فرمان پادشاه، سرمیچ. اندک لطف اورا، بسیار دان. صبور
 باش تا بمراد رسی. بابدان، همدستان مباش. از آموختن علم
 و پیشه، عار مدار. تانیکو نیندیشی مکوی. هر چه بر خود روا
 مداری، بر دیگران روا مدار. بعیب دیگران، از عیب خود،
 غافل مباش. دانارا پینا شمر. نادانرا زنده مشمر.

❧ مصادر قیاسیه ❧

پرهیزیدن پرمردن پرستیدن پروهیدن پنداشتن
 اجتناب ایتمک صولمق طایمق اراشدرمق ظن ایتمک
 پوشیدن پوشیدن پویدن پیراستن پیودن
 چوریمک کیمک = اورتمک سکرتمک بودامق اولچمک

ت رسیدن	تابیدن	تاختن	تافتن	تپیدن
فورمق	بارلامق	چارمق	قیزمق	چبالامق
تراشیدن	ترکیدن	تراویدن	تیدن	جنبدن
بونمق	چاتلامق	سزمق	اورمک	حرکت ایتمک
جنکیدن	جوشیدن	جهاندن	چسپیدن	چکیدن
غو غا ایتمک	قینامق	صچراتمق	یابشعق	طاملامق
درخشیدن	داشتن	دزدیدن	دریدن	دویدن
یارلامق	مالک اولمق	چالمق	یرتمق	قوشمق
دوختن	دوشیدن	راندن	ربودن	رساندن
دیکمک	صاغق	قوغق	قایمق	ایرشدرمک
رستن	رمیدن	رسیدن	رنجیدن	روفتن
قورتمق	اورمک	ایرشمک	اینجیمک	سپورمک
ریختن	زدودن	ساختن	سپردن	ستردن
دوکمک	سیمک	دیزمک = یایمق	اصمارلامق	قازیمق
خسبیدن	خاییدن	خمیدن	خریدن	خفتن
اویومق	چکنه مک	اکمک	صاتون آلمق	یایمق
خاریدن	خوردن			
قاشتمق	یمک = دکمک			

{ لغت }

کم	سختی	تندرستی	مرک	فراموش	زندگانی
آز	مضابقه	عافیت	اولم	اوتتمق	حیات

فرومایه	دل	پیر	زن	آنچه	ماند
جادی آدم	کوکل	اختیار	قادرین	آنی که	بکزر

مقالات پیر هرات

کم کوی. کم خور. کم خسب. در سختیها صبر پیشه گیر. عمر را عنایت دان. تندرستیرا غنیمت شمر. مرگرا در هیچ حال، فراموش مکن. نجات در راستی دان. لذت زندگانیرا در نیکنامی شناس. از عادت فرومایگان پرهیز. دوسترا در سختی تجربه کن. از دوست بیک جفا، بر مگرد. سعادت هر دو جهان در صحبت دانا شناس. پیران کار دیده را حرمت دار. سر خود بازن مگوی. از زن وفا مجوی. راستی که بدروغ ماند مگوی. تا از محاسبه خود نپردازی در دیگران شروع مکن. بامردم فرومایه منشین. مگوی آنچه نتوانی شنید.

مصادر قیاسیه

ستودن	سرودن	سنیدن	سنجیدن	سوختن
مدح ایتک	ابرامق	دلک	طارتق	یانق
شکییدن	طلیدن	غلیدن	فرستادن	فرسودن
صبر ایتک	استه مک	یوارلق	کوندرمک	اسکیمک
فهمیدن	کداختن	کذاردن	گذشتن	کردیدن
اکلامق	اریمک	ادا ایتک = براقق	یکمک	طولاشمق

کرویدن	کریختن	گزیدن	کستردن	کشودن
میل ایتک	قاجق	ایصرمق	دوشه مک	چوزمک
کاشتن	کشیدن	کوبیدن	کوشیدن	کوفتن
نصب ایتک	چکمک	قاقق	چالشمق	دوکک = قاقق
لاییدن	لرزیدن	لغزیدن	لندیدن	لیسیدن
اورمک	تتره مک	قایمق	مرلدانق	یلامق
مالیدن	ماندن	مکیدن	نازیدن	نالیدن
سورمک	قالق	ایمک	نازلتمق	ایکله مک
نامیدن	نکاشتن	نکوهیدن	نمودن	نواختن
آد قومق	ترسیم ایتک	ذم ایتک	کوسترمک	اوخشامق
نکاهدانستن	نوردیدن	نوشیدن	نهادن	ورزیدن
محافظه ایتک	طی ایتک	ایچمک	قومق	ادمان ایتک
وزیدن	هراسیدن	یازیدن	کنجیدن	صیغمق
اسمک	یلوق	صونمق		

{ لغت }

افسوس	انگاه	خویش	درویش	معامله	توانگر
تأسف	اول وقت	اقربا	فقیر	اخذ واعطا	زنکین
یاری	رنج	کنج	اگرچه	مردم	خرسندی
یاردم	زجت	دیفینه	هر تقدیر	خلق	قناعت

❧ مقالات پیرهرات ❧

عمر، در نادانی با آخر مرسان. علم اگر چه دور باشد بطلب.
بیاموز و بیاموزان. بر گذشته افسوس مخور، آنکه ترس که،
ایمن باشی. ندیم، جهان دیده را کزین. خویشان درویش را دل،
خوش دار. جمع مال را اقبال و خرج ناکرد نشرا، ادبار دان.
مرد مرا بمعامله بیازمای، آنکه دوستی کن. با صاحبان دولت،
ستیزه مکن. مرد مرا با فراط، منکوه و مستای. مفروش آنچه
نخرند. در گذار تادر گذارند. بنده حرص مباش. خرسندی را
توانگری دان. از درویشی مترس. بتوانگری مناز. پای از
کلیم خود، دراز مکن. در هر کاری، یاری از خدای طلب. رنج
بر و کنج بردار.

{ لغت }

سخن	بیش	سود	کمتر	خوش آمدگوی	نسیه
سوز	زیاده	فائده	دها اشاخی	طالقاوق	ورنه
شادی	بنده	تنها	حاجتروایی	بزرگواری	جایگاه
سونج	کوله	یالکنز	غیرک ایشنی کورمک	بیوکک	محل
کوش	خاموش	باید	کستاخ	هم سفر	
قولاوق	صوص	لازمدر	صابقیمز	بول ارقداشی	

❧ مقالات پیرهرات ❧

بانشناخته هم سفر مباش. از دشمن خانگی بترس. سرمایه،
بآرزوی سود بسیار، از دست مده. خود را از همه، کمتر شمر.
خوش آمد گویرا بر خود راه مده. نسیه را مال میدان. بغم
کسان، شادی مکن. بزرگواری در حاجترواییست. مال را فدای
تن کن. مرد مرا بتواضع، بنده کن. در جایگاه تهمت مرو.
بنده که فروختن خواهد در خانه مدار. چون پیش بزرگی نشینی،
همه کوش باش، چون اوسخن گوید تو خاموش باش. خود را
در حال غضب، نیکو دار. چیزی مکوی که عذر باید خواست.
در جایی که تنها باشی، کستاخ مباش که خدای باتست، تو او را
نکاهدار تا ترا نکاهدارد.

❧ مورد استعمالی متحد اولان ضروب امثال ❧

{ تنبيه }

اشبو ضروب امثالدن بعضیسی لفته و مالا ترکیه سبيله متعددر (تنج
غلافشر نبرد — قلیچ قتی کسمن) کی: بعضیسی مختلفدر (آخر گذر
پوست بد باغانست — نهایت در نیک کله چکی بر دباغلر دکانیسدر) کی:
بعضیسی دخی متفاویندر (پهلوداراست — آرقه لیدر) کی: بناء علیه
معلم افندی وجوه ثلاثه دن هر قنغیسی اولورسه اولسون فارسی جمله نك
معناسنی — قارشوسنده ترکیه معادلی یوغیش کی — طلبه به تقریر
وافهام ومعناسنده تردد ابتدکی بر لغتک حلی ایچون دخی اوست طرفده

کوسترلمش اولان لغاته مراجعت بیورملیدر . چونکه هر لغتک معناسی محل مخصوصنده کوسترلمشدر .

{ لغت }

کل	ارمغان	مور	ملخ	ناودان	جو	رم
چامور	هدیه	قرنجه	چکرکه	اولوق	آربه	اورمک
کرد	آسیا	ریش	استر	لکد	پوست	
توز	دکرم	صقال	قاطر	جفته	دری	

آب از سر چشمه کل است .
ارمغان موری پای ملخ باشد .
آردیختم، پرویزن آویختم .
از باران بزیر ناودان کریزد .
از اسب بزیر آمدوبر خربنشست .
اسب بدویدن جو خود را زیاد کند .
از سایه خود، رم میکند .
از دل برود هر آنچه از دیده برفت .
ایراق اولور .

از کرد آسیا ریش خود را سفید
کرده .

آسیا بنوبت .
اسب و استر بهم لکد زنند .
طوموز طوموزی چالز

آخر کذر پوست بد باغاست .
تلیکنک طولاشوب کله جکی یر
کور کچی دکانیدر .

{ لغت }

آلوچه	آلو	سبو	پیمانه	دیک	چیچه
اریک	مردم اریکی	دستی	اولجک	تجره	کیچه
نمک	بالش	خرس	انکشت	گور	کوی
طوز	یاصدق	آبو	بارماق	منار	طوب

آلوچه بالونکرد رنگ بر آرد .
آمدن بارادت رفتن باجارت .
آن ورق برکشت .
آنسبوشکست و آن پیمانه ریخت .
آنچه درد یکست بجمچه می آید .
انکشت بریده را نمک میکند .
آواز دهل شنیدن از دور
خوش است .

این کوی و این میدان .
بالش نرم زیر سرش نهاد .
بالش از زیر سرش کشید .
باخرس در جوال رفته .
بیای خود بکور آمده .
اشته آت اشته میدان .
اوکنه یم دوکدی .
ایاغی الته قارپوز قبوغی قودی .
کدی ایله چواله کیرمش .
کندی ایاغیله قناره کیش .

{ لغت }

بنجه پيه كيك بوزينه زمين مصلحت
 ديكش ايج ياغي پره مابون بر فائده
 برزكر كازر
 اكينجي چامه شيرجي
 بكاھل كار فرما پند بشنو . تنبله ايش بيورده سكا او كوت
 و پرسون
 بنجه بروی كار افتاد . فويه ميدانه چيقدي
 بزرا غم جانست قصابرا غم كچي يه جان قيغوسي ، قصابه
 پيه . ياغ قيغوسي
 بي دف مير قصد . چالمه دن اوينار!
 برزكر باران وكازر آفتاب . اكينجي ياغمورا يستر يولجي قوراق
 براي مصلحت كون خرمي بوسد . چايدن كنجيه قدر آيويه دايي دير
 بوستان بيسر خر نمياشد . آيوسز اورمان اولمز
 هر كيكي كلیم نتوان سوخت . بر پيره ايچون يورغان يا قلمز
 بي پير مرو تودر خرابات . دليلسز جتته كيدلمز
 بوزينه كه كونس بر زمين ميموني فرونه آتمشلا ياوريسني
 سوخت بجه خودرا بزير كون اياغي الته آلمش
 ميكرد ! .

{ لغت }

كودال لبن تير تاريكي اندازه غلاف خورده
 جقور سود اوق قراكلق كوره قين تصادق ايتش
 پارا باندازه كلیم بايد دراز كرد . يورغانه كوره اياق اوزاتملي
 پايش بكودال رفته . اياغي صويه ايردي
 يرسان پرسان بكعبه رفتن بتوان . صوره صوره كعبه بولنور
 پنج انكشت برابر نيست . بش پارمق بردكل
 پهلودار است . ارقه سي محرابه در
 پوست خر ، دندان سك . ايت ديشي طوموز دريسي
 پوست سك بر روی كشيده . يوزي قصاب سونكري يله سيلنمش
 پير در شيشه ميخورد . شيشه يي طيشندن يالار
 تانكريد طفل كي نوشد لبن . آغلایان چوجفه ممه وير مزلار
 تاخود فلك از پرده چه آرد باقلم آينه دوران نه صورت
 بيرون . كوسترر ؟
 تيري بتاريكي مي اندازد . قراكلغه طبانچه صيقار
 تيرش بر نشانه خورده . طاشي كديكنه قودي
 تير از پي تير ميفرستد . پيره يي كوزندن چقالی ديزندن
 اورر
 تيغ غلافشرا نبرد . قليج قني كسمز

{ لغت }

چاه	چوب	چراع	روشن	کدبانو	زانو
قویو	دکنک	قندیل	ابدینلق	قادرین	دیز
بام	پل	پایین	چاهکن		
طام	کوری	آشاخی	قویو قازان		

جوینده یا بنده است. آرایان بولور
چاهکن همیشه در چاهست. ایله قویو قازان ابتدا کندی
دوشر

چوب از بهشت آمده. طایق جنتدن چیقمش
چونامسک بری چوبی بدست آر. کوپکی اکدک یانه چوماق آل
چو سر باشد بدست آید کلاهی. کله صاغ اولسون جهانده بر
کلاه اکسیک دکل

چراغ پای خود را روشن ندارد. موم دینه ایشیق ویرمز
حاجی حاجیرا درمکه بیند. حاجی حاجی بی مکده بولور
حریف حریف خود را اصناف اصنافی طانور
می شناسد.

خانه را بخروس بار کرد. سرمایه بی کدی به یوکتندی
خانه را که دو کدبانو باشد خاک ایکی قاریلی او سپورلماش
تازانو باشد. قالور

خریکه بپامش بری، باید پایین کوپکی اولدرنه سورکله دیرلر
آورد.

خر خود را از پل گذرانید. کپچه سنی صودن چیقاردی

{ لغت }

بالان کاو راست چب چربی دنبه رک
سمر • اوکوز صاغ صول یاغلی قوروق سیکر = طهار

خر همان خر، بالانش دیگر است. مرکب او مرکب سمر دکشمش
خر از کاو فرق نمیکند. شابی شکردن آیرد ایتمز

خود کرده را تدبیر نیست. کندی دوشن آغلامز
خرس پنیر دید. اشک قاریوز قیوغی کوردی

خدا دست راست را بدست چب الله صاغ کوزی صول کوزه
محتاج نکند. محتاج ایتمسون

دل بدل راه دارد. قلدن قلبه یول وار
دست شکسته کار میکند، دل الی قرق ایشله مش کوکلی قرق
شکسته نمیکند. ایشله مامش

دست بالای دست بسیار است. ال الدن اوستندر

دست چریت بر سر و رویت بمال. الک یاغلیسه باشکه سور

دوتیغ دریک غلاف نکینجد. ایکی قلیج بر قه صیغمز

دنبه بی رکست. یاغلی قویرو قدر

دنبه نهاده است. اوکنه یم دوکش

دریابدهان سگ نجس کی گردد. کوپک پیسله مکه دگز مردار اولمز

{ لغت }

آسمان مار سوراخ دزد غوره مویر بسمل
کوک بیلان دلیک خرسز قورق قوری اوزم بوغاز لانه جق
راه بز ن راه خدا هم بین. حرامی اول انصافی الدن براقه
رک بسملش میخارد. اجلنه صوصامش
رک خوابشرا گرفت. جان آلاق طمارینی بولدی
ز آب خورد ماهی خورد خیزد. قیصه کونک کاری از اولور
زورش بخز نمیر سد پیلان اشکه کوچی یتزده سمیرینی
می چسپد. دوکر
زر سفید از برای روز سیاه. آق اچه قره کون ایچوندر
زمین سخت و آسمان دور. یر دمیر کوک باقر
زبان خوش مار را از سوراخ طاتلی دیل ییلانی یوه سنندن
بیرون آورد. چیقارر
دیوانه چو دیوانه به بیند خوشش دلی دلیدن خوشلانور امام
آید. اولیدن
در غور کی مویر شد. قورق ایکن اوزم اولدی

{ لغت }

سپر	شتر	گردن	پنبه دانه	محمود	نواله
قالقان	دوه	بو یون	قوزه لاق	مقبول	کوفتون

سخن از سخن خیزد. سوز سوزی آچار
سنگ بجای خویش سنگین است. طاش دوشد یکی یرده آغردر
سگ لاید، کاروان گذرد. ایت اورر کروان کچر
سیلی روز کار خورده. فلک چنبرندن کچمش
سرکه مفت شیرینتر از عسل است. باد هوا سرکه بالدن طاتلیدر
سودای اول محمود است. بازارلق ایلك بازار لقدر
سپر انداخته است. یلکنی صویه ایندیر مش
سکرا شناسند بروی خداوند. کوپکی صاحبی ایچون صایارلر
شتر را بکفچه آب میدهد. دوه یی کپچه ایله صولار
شترکه نواله می خواهد کردن دوه یه اوت لازمسه بوینی
دراز کند. اوزادر
شتر در خواب پند پنبه دانه. آج طاق کندینی آرپه انبارنده
کورر
شتر دیدی ندیدی. دوه یی کوردکی؟ یدن اولسون
صفرا بسرش زده. صفرا سی قبارمش
صدا از یک دست بر نیاید. یالکر الک شمه سی چیقمز
صیدرا چون اجل آید سوی اجلی کلان کوپک جامع دیوارینه
صیادرود. سپر

{ لغت }

طبل	طشت	طباچه	روستایی	دوش	سر نکون
طاوول	لکن	سله	کوبلی	اوموز	بوزی قوی

کلوخ پاداش کالا ریش لوزینه کریر
 کسک جزا متاع صقال بقلوا شکری چاره
 طبش دریده شد. پرده سی صیرلدی
 طشت او ازبام افتاد. ایپکلی بازاره چیقدی
 طپانچه روزکار خورده. فلکک سله سنی یش
 عقل روستایی از پس میرسد. احمقک عقلی صکره دن کلور
 عذرش از گناهش بدتر. عذری قباحتندن بیوک
 فتنه در خوابست بیدارش ممکن. اوپورارسلانک قویروغنه باصمه
 قلم رفته را کریری نیست. اوله جغه چاره یوق
 قلندر را کفند کوچ است تخته ترزی یه کوچ دیدیلر ایکنهم
 پوست بردوش افکند. باشمده در دیدی
 قطره قطره سیلی شود. طامله یه طامله یه کول اولور
 قزقالش سرنگون شد. او جانغی باتدی
 قدر لوزینه خرکجا داند؟ اشک حوشافدن نه اکلار؟
 کلوخ اندازرا پاداش سنکست. کلشکه وارشم طر حانکه بلغور
 آشم
 کالای بد بریش صاحبش. کم سوز کم آچه صاحبکدر

{ لغت }

کارد کله کرک کره دوغ موش ترش
 بجاق سوری قورد دوکم آبران فاره اکشی

جاروب دم کوفته ریسمان مکس
 سپورکه قوروق ازلمش ایپ سینک
 کاری نداشت کاردی بر خودزد. اغریمز باشنه قاش باصدی چاتدی
 کرککه بکله افتدوای برانکس سوری یه قورد کیرمش تک بر
 که یکی دارد. کچییی اولان دوشونسون
 کره بباد میزند. یمورطه یه قوبل طاقر
 کس نکویدکه دوغ من ترش است. کیمسه یغورتم قره در دیمز
 کدارویش سیاه اما تو بره اش دیلنجینک یوزی قره اما طور.
 پراست. به سی طولی اولور
 موش بسوراخ نمیرفت جاروب آیو ایننه صیغمز ایکن قویروغنه
 بدم بست. برده قالبور باغلادی
 مارکزیده از ریسمان میترسد. سوددن اغزی یانان یغوردی
 اوفلیه رک یر
 مارسر کوفته به. ایتک ایاغنی طاشدن صاقتمه
 مار بدست دیکران میکیرد. ایل الیه ییلان طوتر
 مار پوست خودرا گذارد اما قورد توینی دکشیر اما خوینی
 دکشمز
 مکس می پراند. سینک اولیور

{ لغت }

دل بهمزدن بخش ماست ناخن تیز پشت
 بولاندرمق حصه یغورت طرناق کسکین آرقه

مکس چیزی نیست اما دل بهم کهله مردار دکل اما معده
میزند. بولاندر

مورا هفت بخش میکند. قیل قرق یارار

مو در بدنش راست شد. تویلری ایاغه قالدی

مورا از ماست میکشد. تره یاغندن قل چکر

ناله از جکر خیزد. آغزه طاد بوغازه فریاد

نانش برون افتاد. اتمکنه یاغ چالندی

نان مرد در شکم مرد نمائد. ار لقمه سی ار قور صاغنده قالمز

نعل از خر مرده میکشد. اولمش اشک ارار نالنی سوکسون

ناخن تیز کرد. دیش بيله مش

ناخن ندارد که پشت بخارد. باشنی قاشیه جق طرناغی یوق

نکهدار کاید زمانی بکار. صاقلا صمانی کلور زمانی

نکوئی کن ودر آب انداز. ایولکی ایتده آت دکره بالق

بیلمز سه خالق بیلور

وفا از زن نخواه. قاریدن وفا، زهردن شفا

{ لغت }

بُز	کاوش	عسل	هندوانه	کر
بچی	اشتغال	بال	قارپوز	آرشون

هرنشیرا فرازی در پی است. هرانشک بریوقشی وار

هربزرا بیای خود آویزند. هر قیون کندی بجاغندن آویلور

هرچه درد یکست بچمچه می آید. نه دو کر سهك آشکه اوکلور قاشیغه

هرکه کاوش بعسل کند انکشت. بال طوتان پارماغنی یالا؟

خود لیسد.

هرکس از دیو انکی دارد رکی. هر کسده بردلیک طماری وار

هر دو پارادر یک کفش کرد. ایکی ایاغنی برپاوجه قودی

هلاک خنجر مفتد غازیان قجر. جاهل صوفی شیطانک مسقره.

سیدر

همدان دور است کز بجاست. حلب اوراده ایسه آرشینی بوراده

یار نیکر اروز بد باید شناخت. ایودوست کوتو کونده بللی اولور

یک مویزو چهل قلندر. قرق ابدال بر قاشیغه کچینور

یکدست ودو هندوانه. برقولتوغه ایکی قارپوز صیغمز

{ لغت }

روکشاده کوی رایکان خاشاک خشک تیز ننگ

سربست محل باد هوا چورچوب قوری کسکین عار

﴿ هاتف اصفهانی در پند فرزند خود گوید ﴾

ای سپهر کمالرا، مه نو نکته چند کویمت بشنو

تا نکردد نقاب رویت موی نروی روکشاده بر هرکوی

هر که چیزی بر ایکان دهدت نستانی اگر چه جان دهدت
 میکن از محبت بدان پر هیز همچو خاشاک خشک ز آتش تیز
 تارخت ساده و جمیل بود می نخور کر چه سلسبیل بود
 پسرانی که باده خواه شوند از می سرخ رو سیاه شوند
 پسر انرا کند دوکار خراب هوس زینت و هوای شراب
 وای بر آن پسر هزاران وای که بود می پرست و خود آرای
 بهر زن جامه سرح و زرد آمد اینچنین جامه ننگ مرد آمد
 پسرا نرا همین بود بهتر
 که کنند اکتساب علم و هنر

بومنظومه شاگردان طرفندن فارسی به ترجمه اولنملیدر
 (در حق استاد)

والدینکدن اول، ای اولاد سکا فرض اولدی حرمت استاد
 ایله استادی آنلره تقدیم کوره سین تاجهانده اجر عظیم
 ابوینک، ای آدم اولادی کر چه اولمش حیانتکه بادی
 لیک اسباب عز و اقبال شرف و اعتبار و اجلالی
 سکا استاد در تهیه ایدن او، سنک فکری ایدر روشن
 چونکه اقبال و جاه علم ایله در بخت، بی اشتباه علم ایله در
 ثروت و مال و دولت و اقبال اولنور علم ایله هپ استحصال
 کشی علمیه اعتبار بولور ملک عقبایی ده قزانش اولور
 علمی تعلیم ایدن سکا کیمدر؟ سنی تفهیم ایدن سکا کیمدر؟

علم و عرفانکی ایدن مزداد طوغری سویله دکلیدر استاد؟
 دیمه شا کرده خواجه سی نیلر؟ ایکی دنیاده کامران ایلر!
 یوری تقدیم قیل بو حاله کوره
 حق استادی مادر و پدره

فیضی

فی ۱۲ محرم ۱۳۰۸ ۱۶ اغستوس ۱۳۰۶



۲۹۱۵
 ۱۹۵۰
 کتابخانه
 مجلس شورای ملی